

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاپی‌سازی

مبحث رزق (ص ۳۷ ف ۴ - پایان مبحث)

❁ دندان طمع دنیا و آخرت را بکن، ولی هر چه خدا عطا کرد، بپذیر.

طمع یعنی زیاده خواهی؛ یعنی به چیزی چشم بدوزم که رزقم نیست. و چون رزق من نیست، به من نمی‌دهند؛ لذا با خدا دعوا می‌شود و از خدا دلخور می‌شوم. زیاده‌طلبی نداشته باش؛ آرام بنشین و هر چه جلویت گذاشتند؛ ولو زیاد هم گذاشتند، تحویل بگیر. این به آن معنا نیست که کم داشته باش؛ نه، فعلاً در این منزل، همان چیزی را که خدا داده است، تحویل بگیر. قناعت را در فصل بعدی بحث خواهیم کرد.

چنانکه می‌دانید، ادب سفره این است که وقتی غذا را در سفره جلوی میهمان‌ها می‌چینند، هر کس باید آنچه جلو و نزدیک خودش است بخورد؛ نگاهش به بشقاب و لقمه‌ی فردی که روبه‌روی او نشسته، نباشد؛ چراکه این بی‌ادبی است. در زندگی هم همینطور است. در زندگی بر سر سفره‌ی خدا نشسته‌ایم. بنابراین، همان بشقابی که خدا کشیده و جلویمان گذاشته است، حواسمان به همان باشد و کیف کنیم. زیرا وقتی نگاه من به غذایی دوخته شده است که جلوی دیگری گذاشته‌اند، اولاً آن غذا متعلق به شخص دیگری است و به من نمی‌دهند و لذا داغش بر دلم می‌ماند. ثانیاً، حواسم به غذای دیگران است و متوجه نمی‌شوم که چه چیزی جلوی خودم گذاشته‌اند که از آن لذت ببرم و بخورم و از آن کیف کنم. لذا گفته‌اند ادب سفره این است که نگاه هر کس به همان غذایی باشد که جلوی خودش گذاشته‌اند؛ دست دراز نکند که از آن طرف سفره چیزی بردارد. در سفره‌ی زندگی هم همین است؛ نگاهت به همان چیزی باشد که خدا جلویت گذاشته است، یک دیس بزرگ باشد یا یک پیاله‌ی کوچک؛ چون کسی که غذا را سر این سفره، کشیده و تقسیم کرده، بی‌حساب عمل نکرده و بی‌گذار به

آب نرده است؛ برای هرکس، متناسب با هاضمه و نیاز غذایی او، غذا کشیده و همان نوع غذا که برای او لازم بوده، جلویش گذاشته‌است؛ لذا انسان بیهوده نگاهش را به دیگران ندوزد.

پس دندان طمع را بکن؛ ولی هرچه خدا عطا کرد، بپذیر. اینها که تا اینجا گفتیم، درباره‌ی دندان طمع دنیا بود. حرف بزرگ این است که می‌گوید: دندان طمع آخرت را هم بکن. امیدواریم خدا توفیق دهد دندان طمع دنیا را بکنیم، تا در پی آن توانایی پیدا کنیم دندان طمع آخرت را هم بکنیم؛ تا طمع به عطاهای بهشتی و اخروی هم نداشته باشیم. البته آنها چیزهای خیلی بزرگی است؛ خیلی شیرین و دوست داشتنی است. اگر یک گوشه‌اش را به کسی نشان دهند، تا آخر عمر، مست است. اینکه ما به راحتی می‌گوییم: ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است؛ به این دلیل است که نمی‌فهمیم بهشت یعنی چه. اگر یک گوشه‌اش را به ما نشان دهند، می‌فهمیم چه خبر است! اگر یک گوشه از دنیا را به ما نشان دهند، دلمان برایش می‌رود؛ چه رسد به بهشت! گفتنش راحت است.

ملائنظر علی طالقانی در بحث معاد کتاب "کاشف‌الاسرار"، بهشت و دوزخ را به اعتبار آیات و احادیث، ترسیم کرده است. آنجا حدیث جالبی نقل کرده است که بر این سخن صحّه می‌گذارد که گفتم ما نمی‌فهمیم بهشت یعنی چه؛ لذا راحت می‌گوییم بهشت را نمی‌خواهیم و اگر یک گوشه‌اش را نشان بدهند، معلوم می‌شود چه خبر است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: در بهشت حوریانی وجود دارد که بسیار زیبا و دوست‌داشتنی هستند. وقتی این حوریه‌ها لبخند می‌زنند، دندان‌های جلویشان آشکار و از این دندان‌ها برقی ساطع می‌شود. سپس حضرت فرمود: اگر یکی از این حوریه‌ها یک لبخند بزند و برق دندان او در کره‌ی زمین بتابد، تمام اهل زمین از شدت شوق، جان می‌دهند". هیچ کس تحمل این همه لذت را ندارد.

بگذریم، اینکه انسان دندان طمع آخرت را هم بکند، کار خیلی بزرگی باید باشد. انسان باید دندان طمع دنیا و آخرت، هر دو را بکند؛ اما این به آن معنا نیست که نه از دنیا استفاده کند و نه از آخرت؛ برعکس هم از دنیا استفاده کند و هم از آخرت؛ اما طمع و زیاده‌طلبی نداشته باشد. چیزی را که قسمتش نیست، تقاضا نداشته باشد؛ هرچه خدا جلویش گذاشته، استفاده کند: «مَنْ حَرَمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي

أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ^۱ چیزی را که جلویت گذاشته است، استفاده کن؛ تزهد هم نورز. زهد با تزهد فرق دارد؛

تزهد یعنی انسان چیزی را که جلوییش گذاشته‌اند، پس بزند و چیزهایی را که خدا عطا کرده است، مصرف نکند. تزهد چیز خیلی ارزشمندی نیست. شاید در اوایل امر، برای اینکه انسان با زهد آشنا شود، تزهد لازم باشد؛ اما آنچه ارزشمند است، خود زهد است. زهد یعنی دل‌بسته نبودن به دنیا؛ نه استفاده نکردن از دنیا. تزهد یعنی از دنیا استفاده نکردن، به خود گرسنگی و سختی دادن، به خود محرومیت تحمیل کردن.

زهد یعنی دنیا هست و من هم از آن استفاده می‌کنم؛ اما دل‌بسته‌ی آن نیستم و اگر لحظه‌ی بعد نباشد، خم به ابروی من نمی‌آید. این زهد حقیقی است. استفاده کردن، با زهد حقیقی مغایرتی ندارد. انسان می‌تواند از دنیا استفاده کند، اما به آن دل‌بسته نشود. بنابراین، انسان دندان طمع دنیا را بکند و در پی آن، ان‌شاءالله کم‌کم خدا همّت بلندی بدهد که دندان طمع آخرت را هم بکند؛ نه به این معنا که از نعمت‌های اخروی استفاده نکند؛ استفاده کند؛ خدا نصیبش کند؛ روزی‌اش شود که به بهشت برود و از همه‌ی غذاها، طعامها، جامه‌های فاخر، قصرها، مساکن، زیورها، موسیقی‌ها، نغمه‌های مست‌کننده، شراب‌های گوارا، ندیم‌ها و مصاحبان بهشتی استفاده کند -نوش جاننش- اما دندان طمع به آنها را هم بکند و همان چیزی را که خدا به او داد و جلوییش گذاشت، بپذیرد. در بهشت هم انسان همین‌گونه است؛ چون کیف بهشت هم به همین طریق به دست می‌آید؛ والا اگر آنجا هم خدای نکرده انسان بخواهد طمع داشته باشد، -البته، فرد طمع را اصلاً به بهشت راه نمی‌دهند- عیشش منغص می‌شود؛ چون چیزهایی که به آنها طمع دارد و قسمتش نیست، به او نمی‌دهند و در نتیجه دلخور می‌شود و بهشت برایش تلخ می‌گردد.

^۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

❁ دوست اهل بیت علیهم السلام دست به دهان است؛ چیزی گیرش آمد، به قدر نیاز می خورد و بقیه را می بخشد، چیزی ذخیره نمی کند. (۷:۳۲)

این همان نکته‌ای است که گفتم خاصّ انسان‌های بزرگ است. چنین شخصی، از دوستان بزرگ اهل بیت علیهم السلام است. خدا چنین مرتبه‌ای از دوستی اهل بیت علیهم السلام را نصیب همه‌ی ما بکند تا بتوانیم بدون دغدغه‌ی خاطر و بدون تصنع، از ذخیره کردن دست بکشیم. تصنع مثل تزهد است. تصنعی عمل کردن ارزش چندانی ندارد. وقتی من با دستم پس می‌زنم؛ اما دلم برایش رفته است، این چگونه زهدی است؟! اگر انسان بتواند آرام باشد؛ ذره‌ای نگرانی نداشته باشد و یقین داشته باشد که رزاق او هر چیزی را که در هر لحظه برای او لازم است، در همان لحظه نقد به او تحویل می‌دهد؛ آن وقت می‌تواند با اطمینان خاطر ذخیره هم نکند.

❁ انسان اوّل غرق طبیعت است. حلال و حرام سرش نمی‌شود و هر چه می‌رسد، می‌خورد. بعد می‌فهمد حلال و حرامی هست و در پی رزق حلال می‌افتد. بعد می‌فهمد اگر از دنیا به قدر رفع ضرورت استفاده کند، مثل اکل میته که برای فردی که از فرط گرسنگی در معرض مرگ است جایز می‌باشد، برای او هم جایز خواهد بود. بعد می‌بیند که خدا چنان بر خلقش مسلط است که روزی حرام به آنها نمی‌دهد؛ لذا هر چه خدا برای او پیش آورد را رزق حلال می‌داند و بی‌دغدغه می‌خورد و استفاده می‌کند. (۸:۳۷)

انسان اوّل غرق طبیعت است. حلال و حرام سرش نمی‌شود. هر چه می‌رسد می‌خورد. این اوّل کار است. در این مرحله، انسان به حلال و حرام کاری ندارد؛ هرچه به دستش رسید و خوشمزه بود، می‌خورد. بعد می‌فهمد حلال و حرامی هست و در پی رزق حلال می‌افتد. در این مرحله، متشرّع می‌شود؛ مواظب است که حرام‌خوری نکند. به دنبال این است که حلال‌ترین رزق چیست و در طلب آن می‌رود.

بعد می‌فهمد اگر از دنیا به قدر رفع ضرورت استفاده کند، مثل اکل میته که برای فردی که از فرط گرسنگی در معرض مرگ است، جایز می‌باشد؛ برای او هم جایز خواهد بود. این مرحله‌ی

سوم است. حدیث است که «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَ طَائِبُهَا كِلَابٌ»^۲ دنیا مردار است و دنیا طلب هم به سگ می ماند. وقتی حیوانی می میرد، سگ ها دور جسد آن حیوان مرده جمع می شوند و تکه تکه از آن می خورند. پس به موجب این حدیث، دنیا میته است. میته اصلاً نجس و خوردنش حرام است. خوردن آن زمانی جایز است که انسان جایی گیر کرده و از گرسنگی در حال مرگ است؛ هیچ غذای حلالی هم وجود ندارد و اگر از میته نخورد، می میرد. اینجاست که اسلام اجازه داده است که فقط به اندازه ای که از مرگ نجات پیدا کند، بخورد. یک سر سوزن بیشتر بخوری، حرام خوری کرده ای: «الضَّرُورَاتُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا». فقط به اندازه ای که از مرگ نجات پیدا کنی، حلال است. بخور، نوش جان. حال، اگر دنیا هم میته است، انسان به همین میزان از دنیا استفاده کند. فرض را بر این بگذارد که همه ی آن حرام است: «الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ الْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ هُمَا حَرَامَانِ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ»^۳ اگر انسان اهل آخرت باشد، دنیا را بر خودش حرام می داند و اگر اهل الله باشد، باز هم دنیا را بر خودش حرام می داند. چیز حرام را هم که نباید خورد. فقط وقتی می شود خورد که انسان از گرسنگی در حال مرگ است و تنها راه نجاتش خوردن از این چیز حرام است؛ به اندازه ای که از مرگ نجات پیدا کند، برایش مجاز و حلال می شود. بدین سان، از دنیا استفاده می کند و هیچ نگران حلال بودن رزقش هم نیست؛ چون بنا را بر این گذاشته که کل رزق عالم طبیعت حرام است. این هم مرحله ی سوم. در مرحله ی اول، حلال و حرام سرش نمی شد. در مرحله ی دوم، حلال و حرام سرش شد؛ خیلی متقی بود؛ مواظب بود چیزی که می خورد، حتماً حلال باشد. در مرحله ی سوم، به این نتیجه رسید که کل آن حرام است و فقط در حد اکل میته می توانم از آن استفاده کنم و اکل میته هر چه باشد، حلال است.

^۲. منسوب به امام صادق (ع)، مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

^۳. پاینده، نهج الفصاحة، ص ۴۸۷ و ابن ابی جمهور، عوالی اللالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۱۹.

بعد می‌بیند خدا چنان بر خلقش مسلط است که روزی حرام به آنها نمی‌دهد. چون وقتی رزاقیت خدا را دید و یقین کرد که خدای متعال رزاق است، درمی‌یابد که خدا روزی حرام به خلق خود نمی‌دهد. لذا هرچه خدا برای او پیش آورد را رزق حلال می‌داند و بی‌دغدغه می‌خورد و استفاده می‌کند. این کلاس چهارم است. کلاس چهارم کلاس بزرگی است. شخص در این کلاس، دست خود را دراز نمی‌کند که از جلو کسی بردارد؛ چون حرام می‌شود؛ می‌نشیند، هرچه برایش آوردند، تحویل می‌گیرد و یقین دارد که هرچه برایش می‌آورند، حلال است؛ چون خدا روزی کرده است.

امیدوارم به اینجا برسید و این قضیه را ببینید. خدا شاهد است که این امر برای من به رأی‌العین مسلم شده است که خدا نمی‌گذارد انسان رزق حرام بخورد. وقتی عبد خودش را به خدای متعال سپرد، خدا نمی‌گذارد. در مجالسی که حاضر بوده‌ام، مکرراً این قضیه را دیده‌ام. یک‌بار در مجلسی بودیم. یکی از رفقا هم حضور داشت؛ پیرمردی است اهل دل و چشم برزخی‌اش باز است. او روزه بود. یکی از کسانی که در مجلس شرکت کرده بود، با خودش یک جعبه شیرینی آورده بود. جعبه را باز کرد و مشغول تعارف کردن به حاضران شد. به رفیق ما هم تعارف کرد و رفیق ما برنداشت. به شخص سمت راست من داد، از جلو من رد شد، به فرد سمت چپ من هم داد و رفت. بعد از پایان مجلس، رفیقم به من گفت: فلانی، من دل توی دلم نبود که نکند تو این را بخوری؛ چون باطنش را دیدم؛ چیز کثیف و عجیب و غریبی بود. گفتم: خیالت راحت باشد! یقین کن که خدای متعال نمی‌گذارد بنده‌ای که خودش را به او سپرده، آلوده به حرام شود. لذا دیدید؛ آن شخص به سمت راستی من داد، به سمت چپی من هم داد؛ اما به من اصلاً تعارف نکرد؛ مثل اینکه اصلاً مرا ندید. اگر انسان اینگونه یقین کند، دیگر اصلاً جای نگرانی ندارد که چیز حرامی به او برسد. دستت را دراز نکن، حرص نزن، چیزی که جلویت نیست را به سمت خودت نکش، بنشین؛ و آن وقت مطمئن باش که هرچه آوردند، حلال است و با خیال راحت بخور. کیفیت را بکن؛ اصلاً دغدغه‌ی خاطر نداشته باش.

لقمه‌ی حلال امر خیلی مهمی است؛ چقدر در روحيّات، خلقیّات، سیروسلوک، توفیق عبادت و نورانیّت قلب انسان تأثیر دارد! وقتی شخص این را می‌فهمد، دغدغه‌ی خاطر پیدا می‌کند که ای دادبی‌داد! نکند این لقمه‌ای که می‌خورم، حلال نباشد! چه کنم که بتوانم روزی حلال کسب کنم؟ البته این دغدغه‌ی خاطر، قشنگ و مقدّس است. این تقواست؛ منتها به مرتبه‌ای بالاتر از این هم می‌توان رسید؛ به مرتبه‌ای که انسان نفسی آرام پیدا کند؛ نه با دست جلوی خودش بکشد و نه با طلب باطنی؛ چون گاهی ما با دست نمی‌کشیم؛ اما با طلب باطنی شخص را به طرف خودمان می‌کشیم که به ما تعارف کند. آرام باش، در دلت هم اشتها نداشته باش، طالب نباش، آرام بنشین، خواست در تو نباشد. آرام آرام بنشین، در این صورت، اگر جلویت آوردند، نوش جان بخور؛ ولو طرف دزد است؛ دزدی کرده است؛ اما حالا که چیزی به تو تعارف می‌کند، آن چیزی که جلوی تو می‌آید، حلال است؛ چون همه‌ی پول او پول دزدی نیست؛ یک مقدار دزدی کرده بوده؛ یک مقدار هم کسی به او بخشیده بوده؛ داخل این پول، بالاخره مقداری هم پول حلال است. بخشی که حلال است، خدا جلوی تو آورده است. پس چهار کلاس شد: در کلاس اوّل، حلال و حرام سرش نمی‌شود. در کلاس دوم، متقی می‌شود و به دنبال رزق حلال می‌رود. در کلاس سوم، به حدّ اکل‌میته بسنده می‌کند و یقین دارد که آنچه استفاده می‌کند که حداقلّ ممکن است و کمتر از آن نمی‌شود مصرف کرد، برای او حلال است. در کلاس چهارم، یله می‌دهد، راحت و با اطمینان خاطر هرچه خدا جلوی او آورد می‌خورد و کیف می‌کند و یقین دارد که حلال است.

🌸 از داده‌های خدا آنچه را که می‌بینی، اندازه دارد، ولی آنهایی را که نمی‌بینی، بزرگتر است و لاحدّ است. ان‌شاءالله هرچه را لطف فرموده است، خودش نشانمان بدهد. هرچه اندازه‌ی خود ما بزرگتر شود، مقدار بیشتری از عطایای خدا را می‌بینیم. خداوند بغير حساب داده است؛ یعنی بی‌حدّ و اندازه داده است. از آنچه داده، از ما حساب هم نمی‌کشد. ما هم حساب نمی‌کردیم که چنین روزگاری برای ما پیش بیاید و بی‌حساب به ما بدهد. (۱۶:۲۲)

پس چیزهایی که خدا تا به حال به ما داده است، اندازه دارد؛ اما نداده‌های خدا بی‌اندازه است. خزائن خدا لاحق است؛ اما عطا‌های خدا به ما محدود است. از میان چیزهایی هم که خدا به ما عطا کرده است، بخشی را دیده‌ایم و بسیاری را ندیده‌ایم. بسیاری را از ما مخفی کرده است؛ چون اگر نشانمان می‌داد، عقلمان آن قدر نمی‌رسید که از آن درست استفاده کنیم و آن را هدر می‌دادیم. مثل اینکه شما یک الماس گران‌قیمت را به دست یک بچه بدهی؛ من با یک آب‌نبات‌چوبی الماس را از دستش درمی‌آورم؛ چراکه او نمی‌فهمد قیمت الماس چقدر است. لذا به او عطا می‌کنند؛ ولی به او نشان نمی‌دهند. مخفیانه، در گوشه‌ای آن را برایش پنهان می‌کنند تا وقتی بزرگ شد، به سراغ آن بیاید و آن روز بفهمد چه چیز ارزشمندی است و بتواند از آن استفاده کند. مثل ماجرای حضرت خضر علیه السلام؛ چشمه‌ی سومی که حضرت خضر علیه السلام به موسی علیه السلام نشان داد، تعمیر دیواری بود که در حال فروریختن بود. رازش این بود که زیر آن دیوار، گنجی بود متعلق به بچه‌های یتیمی که پدر و مادر آنها صالح بودند. اگر آن دیوار فرو می‌ریخت، چون بچه‌ها هنوز کوچک بودند، آن گنج را دیگران به تاراج می‌بردند. خدای متعال اراده کرد که آن دیوار سالم و محکم بماند تا بچه‌ها رشد کنند و به حدی برسند که بتوانند گنج را خودشان تصرف کنند؛ آن وقت به سراغ آن گنج بیایند و گنج آشکار شود.

یک معنای گنج، همان عطاهایی است که خداوند به ما کرده است؛ ولی چون الآن بچه‌های کم سن و سالی هستیم، اگر این عطایا آشکار شود، شیطان می‌آید و می‌برد و ما دست‌خالی می‌مانیم؛ لذا خدا آنها را مخفی نگه می‌دارد؛ دیوار را سر جایش تعمیر می‌کند تا ما آنها را نبینیم، لو ندهیم، نفروشیم، آنها را با یک آب نبات چوبی عوض نکنیم، با یک ادعا، منم زدن، غرور و عجب، همه را به باد ندهیم. آن عطیه را مخفی می‌کند تا بعدها که ما به کمال و بلوغ رسیدیم، به ما نشان دهد؛ زمانیکه از چنین عطای بزرگی که خدا به ما کرده، غرور ما را نمی‌گیرد، نمی‌گوییم ما پیغمبر یا امام زمانیم؛ چون برای بعضی این حالت‌ها پیش آمده است؛ چهار چشمه‌ی معنوی دیده‌اند و امر بر آنها مشتبه شده و ادعای پیغمبر یا امام زمان بودن کرده‌اند. خدا رحمت کند حاج‌آقای دولابی را، نقل می‌کردند که طلبه‌ای بود که خودسرانه به فضاهای معنوی وارد شده بود. کم‌کم چشمه‌هایی برایش آشکار شده بود، نورهایی

دیده بود، حالاتی دیده بود و ... کم کم وهم برش داشت و ادعا کرد که من امام زمانم. واقعاً باورش این بود که امام زمان است. مدتی این گونه بود. حاج آقا می فرمود: سال ها بعد او را دیدم؛ خود او پیش من آمد و گفت: فلانی من دیگر خوب شده ام. آن موقع مریض بودم. لذا اگر انسان بی موقع ببیند، ممکن است این گونه شود؛ لذا خدا قسمت اعظم آنچه عطا کرده است را مخفی کرده است.

این را هم بگویم: خدا چیزی که قرار است عطا کند، تا ته آن را عطا کرده است. همه چیزهایی که می گوئیم خدایا! بده، داده است. همه کمالات، مقامات و معنویاتی که شما شیفته ی آن هستید و به دنبال آن می گردید، همه را عطا کرده است؛ منتها الآن نشانتان نمی دهد. گذاشته بزرگ شوید تا نشانتان بدهد. از خدا بخواهیم که خود اهل بیت علیهم السلام ما را بزرگ کنند تا دچار ادعا و غرور نشویم؛ والا اگر خواستی می آید خصوصاً در مسائل معنوی، قبل از آن، عطا آمده است. خود آن خواست خبر از عطا می دهد.

سه معنا هم برای عطای بی حساب خدا گفته شد: یکی اینکه خدا به غیر حساب می دهد؛ یعنی عطای خدا حدّ و اندازه ندارد؛ بی حد عطا می کند؛ دوم اینکه خدا چیزی را که می دهد، حساب نمی کشد؛ چون از میهمان حساب نمی کشند. یک وقت شما به رستوران می روید و یک پرس غذا می خورید، وقتی می خواهید بیرون بیایید، دم در صورت حساب را به دستتان می دهند و حساب می کشند؛ اما یک وقت شما را در یک مجلس عروسی میهمان کرده اند. آنجا وقتی می خواهید بیرون بیایید، صورت حساب به دست شما نمی دهند. کسی از شما حساب نمی خواهد. اگر شما خودتان را در زندگی، میهمان ضیافت الله و میهمان سفره ی رزق الهی ببینید، دیگر حساب پس دادن ندارد. فردای قیامت هیچ صورت حسابی به دستت نمی دهند که تو این قدر آب خوردی، نان خوردی، غذا خوردی، لباس پوشیدی؛ لذا عطای خدا در این معنا هم به غیر حساب است. سومین معنای به غیر حساب این است که ما چنین حسابی نمی کردیم که یک روز سر از اینجا در بیاوریم و خدا اینگونه مفت به ما بدهد و ما راحت و بی زحمت و بی تدبیر بخوریم. معنای دیگری هم در جمله ی بعدی هست.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۴. همانا خداوند هر کس را که بخواهد، بی حساب روزی

می‌دهد. بغیر حساب سه معنی دارد: ۱. آنچه را می‌دهد، به این حساب نبوده که در قبال حسناتی باشد که انجام داده‌ای. ۲. از آنچه داده، حساب نمی‌کشد. ۳. بی اندازه و بی حساب و زیاد می‌دهد. (۲۲:۳۰)

انصافاً بابت چیزهایی که خدا به ما داده است، ما چه کار کرده بودیم؟ بنشینیم و بشماریم؛ از همان بدو تولد مان؛ ما چه کرده بودیم که این بدن و این عقل سالم را به ما داد؟ این رزق را به ما داد؟ این پدر و مادر را به ما داد؟

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود

﴿يَا مُبْتَدِئًا بِالنَّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا﴾^۵ ای کسی که قبل از استحقاق، عطا می‌کنی و نعمت می‌دهی. کجا ما

کار کردیم؟ این همه چیزهایی که امروز در جنبه‌های مادی و معنوی داریم، چه کاری برای به دست آوردنش کرده بودیم؟ جنبه‌های معنوی بزرگتر است. ما چه کار کرده بودیم که از اینجا سر درآوردیم؟ ما چه کار کرده بودیم که در یک خانواده‌ی شیعه‌ی اثناعشری متولد شدیم؟ این را چگونه می‌شود قیمت کرد؟ خدای ناکرده، اگر در یک خانواده‌ی ناصبی یا وهابی متولد شده بودیم، تا رسیدن به تشیع و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام چقدر راه داشتیم؟ چقدر راه طولانی بود؟ ما چه کار کردیم که ما را اینجا آوردند؟ چشممان را باز کردیم، به‌رایگان پدر و مادر شیعه، جامعه‌ی شیعه، چه کار کرده بودیم؟ چه کار کردیم که سر از این جلسه‌ها، فضاها، کتاب‌ها و مطالب درآوردیم؟ اینها عطا‌های بغیر حساب خداست.

پرسش: پس تکلیف کسانی که در خانواده‌های ناصبی و وهابی به دنیا آمده‌اند، چه می‌شود؟

^۴. سوره‌ی آل عمران، آیه ۳۷.

^۵. شیخ صدوق، توحید، ص ۲۲۲ و سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۵۲.

پاسخ: آنها هم شکر همان چیزهایی را که خدا به آنها داده است، به جا بیاورند، اینها را هم نصیبشان

می‌کند. هر کس هر چه دارد، اگر شکر آن را به جا بیاورد «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۶

پرسش: با توجه به اینکه مناسبترین شرایط برای رشد هر کس، همان شرایطی است که در آن قرار

گرفته است، چرا شرایط مناسب برای رشد بعضی از افراد باید تولّد در چنین خانواده‌هایی باشد؟

پاسخ: اینکه چرا مناسب‌ترین شرایط برای چنین شخصی، شرایطی است که در آن قرار گرفته،

می‌تواند تبعات عوالم قبل از این دنیا باشد.

پس این یک معنا برای به‌غیر حساب که آنچه را می‌دهد به این حساب نبوده که در قبال حسناتی که

انجام داده‌ای باشد. خدا مفت داده است؛ مفت. امیدواریم مفت‌خوری را یاد بگیریم. در دستگاه خدا

مفت خوری خوب است؛ چون خدا هر چه داده، مفت داده است. ما به خدا چیزی نداده‌ایم. اگر انسان

این‌گونه مفت‌خور شود، قشنگ است. یاد بگیرد راحت مفت بخورد؛ منتها بداند کجا نشسته و می‌خورد.

میهمان مفت‌خور است؛ برای چیزهایی که می‌خورد، پول نمی‌دهد. میهمان خدا شویم. رزاق خودمان

را خدا بدانیم. سر هر سفره‌ای نشستیم، بدانیم میزبان ما خداست. سیدبن طاووس رضی الله عنه شعری دارد که

در مفاتیح‌الجنان، بعد از زیارت روز جمعه‌ی امام عصر - ارواحنا فداه - آمده است. می‌گوید: هر جمعه که

این زیارت را می‌خوانم، بعد از آن، این شعر را هم می‌خوانم: «تَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتَ رِكَابِي؛ وَ صَيْفُكَ

حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ»^۷ ای ولیّ اعظم خدا! حجّه‌بن‌الحسن! مَرَكَب من به هر طرف که رو بیاورد، جایی

که از مَرَكَب پیاده می‌شوم بر تو وارد می‌شوم؛ و در هر سرزمینی که باشم و بر هر سفره‌ای که بنشینم،

میهمان تو هستم و صاحب سفره تویی یا صاحب‌الزّمان. اگر انسان خود را اینگونه مهمان ببیند،

مفت‌خور می‌شود. یک عمر مفت خوردیم، می‌خوریم و خواهیم خورد. اگر انسان اینگونه به مفت‌خوری

عادت کند، چون بهشت هم جای مفت‌خورهاست؛ در بهشت راهش می‌دهند؛ در بهشت کسی در قبال

^۶ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

^۷ سیدبن طاووس، جمال‌الاسبوع، ص ۳۹ و کلیات مفاتیح‌الجنان، زیارت‌روز جمعه.

چیزهایی که به او می‌دهند، کار نمی‌کند. بهشت اصلاً مرکز مفت‌خورهاست. باید مفت خوری را در دنیا تمرین کرد و یاد گرفت تا ان‌شاءالله بشود آنجا به بهشت رفت. این یک معنا. ۲. از آنچه داد حساب نمی‌کشد؛ حساب کشی ندارد. ۳. بی‌اندازه و بی‌حساب و زیاد می‌دهد.

✿ خدا در مورد روزی‌یی که به مؤمنین داده است، از آنها حساب نمی‌کشد و سؤال نمی‌کند، بلکه از دلشان و محبتشان که امانت خدا نزد مؤمن است، سؤال می‌کند که به چه کسی سپرده‌اند. حالا که خدا از روزی سؤال نمی‌کند، تو هم از او سؤال نکن؛ چون دستوردادن به صاحب‌خانه، عیب است. گله و شکایت هم نکن. اگر هم یک وقت از دهانت پرید، زود استغفار کن. (۲۷:۱۴)

خدا در مورد روزی‌یی که به مؤمنین داده است از آنها حساب نمی‌کشد و سؤال نمی‌کند؛ بلکه از دلشان و محبتشان که امانت خدا نزد مؤمن است، سؤال می‌کند که به چه کسی سپرده‌اند. این عین مضمون حدیث است. قرآن کریم فرمود: «ثُمَّ لَسْتُمْ لِنَفْسِكُمْ يَوْمَئِذٍ بِالْمَعْمُومِ»^۸ در روز قیامت، از شما از نعیم سؤال می‌شود. معصوم عَلَيْهِ السَّلَام از اصحاب سؤال کردند: به نظر شما نعیمی که خدای متعال فردای قیامت سؤال می‌کند که با آن چه کردید، چیست؟ یکی گفت: یابن رسول‌الله! به نظر من، نعیم، آب‌های گوارا و خنکی است که در دنیا خورده‌ایم. دیگری گفت: نعیم، غذاهای لذیذ و گوارایی است که خورده‌ایم. هریک چیزی گفتند. معصوم عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: خدا از اینها سؤال نمی‌کند. آب گوارا و غذاهای لذیذ را به حیوانات هم داده است، آنوقت از انسان راجع به آن سؤال کند؟! عرض کردند: یابن رسول‌الله! پس مقصود از نعیم چیست؟ فرمودند: مقصود از نعیم، الولایه است^۹؛ یعنی دلت را به که دادی؟ دلت را خانه‌ی چه کسی کردی؟ عشق و محبت چه کسی را در قلبت جای دادی؟ این همان نعیمی است که درباره‌ی آن از تو سؤال می‌کنند؛ والاّ خدا غذا، لباس و ... را به مشرکین،

^۸ سوره‌ی تکوین، آیه‌ی ۸.

^۹ العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۶۴.

ملحدین، کفار و معاندین هم داده است؛ آنوقت از دوست اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی چهار پرس غذایی که خورده است، حساب بکشد؟!

حالا که خدا از روزی سؤال نمی‌کند، تو هم از او سؤال نکن. خدا که سؤال نمی‌کند غذاهایی که به تو دادم چه کردی؟ تو هم از او سؤال نکن. یک معنای سؤال، درخواست کردن است؛ لذا به فقیر سائل می‌گویند. سؤال یعنی گدایی و درخواست کردن. تو هم از او سؤال نکن؛ چون دستور دادن به صاحب‌خانه، عیب است. یکی از آداب میهمانی این است که میهمان به صاحب‌خانه آرد و دستور ندهد. هر غذایی که آورد، بپذیرد؛ هر جا گفت بنشین، بنشیند؛ نگوید نه، من می‌خواهم در آن اتاق بنشینم؛ این غذا را نمی‌خواهم، فلان غذا را برای من بیاورید. این خلاف ادب میهمان است. کسی هم که در زندگی میهمان خدای متعال است و در ضیافت‌الله حضور دارد، خلاف ادب است که به خدا آرد بدهد. بگوید خدایا فلان چیز را به من بده. مؤذبانه بنشیند و از هر چه خدا جلویش گذاشت بهره ببرد و استفاده کند. حالا که خدا از تو سؤال نمی‌کند تو هم از او سؤال نکن؛ چون دستور دادن به صاحب‌خانه عیب است. گله و شکایت هم نکن؛ چون گله و شکایت هم خلاف ادب است. آن میزبان بزرگ شما را دعوت و پذیرایی کرده است. رفتی مفت نشستی، کیفیت را کردی، غذایت را خوردی. حالا که بیرون آمدی، اگر بخواهی پشت سر آن میزبان گله کنی که مثلاً برنجش خوب دم نکشیده بود، گوشتش منجمد بود، تازه نبود؛ این خیلی بی‌صفایی است؛ خیلی نمک به‌حرامی است. گله و شکایت کردن از میزبان، جفای بزرگی به صاحب‌خانه است. او که بدون انتظار حتی تشکری از طرف تو، تو را به‌رایگان میهمان سفره‌ی خود کرد، حالا تو بنشینی گله کنی، پشت سرش حرف بزنی، این زشت نیست؟ لذا فرمود: گله و شکایت هم نکن، اگر هم یک وقت از دهانت پرید، زود استغفار کن. اگر هم خدای ناکرده، گله و شکایتی از دهانت خارج شد، زود حرفت را پس بگیر؛ بگو من نبودم. استغفار کن و پاکش کن.

🌸 قرآن فرمود: «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ»^{۱۰} هر کس روزی اش تنگ شد، پس باید (از همان

چیزی که دارد) انفاق کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: «إِذَا أَمَلْتُمْ فَتَاجِرُوا اللَّهَ بِالصَّدَقَةِ»^{۱۱}

هنگامی که فقیر شدید، پس با صدقه دادن با خدا تجارت کنید. صدقه، کلید رزق است.

(۳۱:۳۸)

این یک راز بزرگ است؛ یعنی اگر رزق کسی تنگ شد، به جای تقللاً کردن و حرص زدن، انفاق کند.

اگر یک بشقاب کوچک غذا دارد که خودش را هم سیر نمی‌کند، نصف بشقاب را انفاق کند؛ به یک

فقیر گرسنه بدهد. این کلید رزق است. «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^{۱۲} حد تعیین نکرد که چقدر بدهد.

گفت: مؤمنین از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می‌کنند؛ «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ». لذا اگر خدای ناکرده، انسان

در زندگی در تنگنای اقتصادی و مالی قرار گرفت و خواست از این تنگنا خلاص شود، راهش این است

که از همان چیز بسیار کمی که دارد که تکافوی نیازهای خودش را هم نمی‌کند، یک تگه بکند و انفاق

کند. آنوقت ببیند خدا چگونه در رزق را بر او باز می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمودند: وقتی به فقر

مبتلا شدید، با صدقه با خدا تجارت کنید؛ یعنی از همان چیز بسیار کمی هم که دارید، مقداری را

صدقه بدهید. این کلید رزق مادی و معنوی است. اگر کسی بخواهد ارزاق معنوی اش هم زیاد شود، «و

مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ»^{۱۳} از چیزهایی که دارد کمی انفاق کند؛ ولو کم هم دارد، ذره‌ای در راه خدا

بدهد؛ کمی گذشت کند؛ حسن خُلق به خرج دهد. مثلاً، اخلاقش بد است؛ می‌خواهد خُلق حسنه‌ای

پیدا کند؛ از همان یک‌ذره خلق حسن که دارد، در راه خدا خرج کند؛ آن وقت ببیند خدا چگونه آن

حسن اخلاقش را زیاد می‌کند؛ خدا به خلق حسن او برکت می‌دهد. از ارزاق مادی و معنوی هرچه

^{۱۰} سوره‌ی طلاق، آیه ۷.

^{۱۱} شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۸ و شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۲.

^{۱۲} سوره بقره، آیه ۳ و سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳ و سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۵.

داری و فکر می کنی کم است، اگر در راه خدا خرج و انفاق کنی، خدا آن را زیاد می کند؛ چه ارزاق مادی و چه ارزاق معنوی.

🌸 پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^{۱۳} من و علی دو پدر این امتیم. فرزندان بر سر سفره‌ی پدرشان رزق می خورند و از پدرشان ارث می برند. مگر ندیدی حضرت امیر علیه السلام به در خانه های نیازمندان غذا می برد؟ حالا این کار را نمی کند؟ (۲۵:۳۴)

بچه بر سر سفره‌ی پدر می نشیند و غذا می خورد، غذای او را پدر تهیه می کند و تدارک می بیند. خدا به ما توفیق دهد که خود را فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام ببینیم؛ باورمان بیاید و این پدر و فرزندی را بپذیریم. اگر هم نپذیریم، باز هم آنها پدر ما هستند، شخص دیگری پدر ما نیست، پدر را نمی شود عوض کرد. همسر را می شود طلاق داد؛ شوهر را می شود عوض کرد؛ اما پدر را نمی شود عوض کرد. ما بخواهیم یا نخواهیم، پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» من و علی دو پدر این امت هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله پدر بزرگ ماست؛ حضرت علی علیه السلام هم پدر مستقیم ماست. خدا به ما توفیق دهد که سر هر سفره‌ای نشستیم احساس کنیم سر سفره‌ی پدرمان هستیم؛ او را رزاق خودمان بدانیم و ببینیم که خدای متعال رزاقیت خود را به دست یداللهی امیرالمؤمنین علیه السلام، به دست یداللهی ولی الله الاعظم عملی می کند. خودمان را سر سفره‌ی او میهمان ببینیم و یقین کنیم که این پدر خیلی مهربان، خبیر، غنی، جواد و کریم است و محال است که بگذارد بچه اش بی رزق بماند. به این پدر اعتماد کنیم. امیدواریم با حسن ظن و اعتماد یک زندگی شیرین داشته باشیم. امیدواریم خدای متعال باور به رزاقیت خود را در جانهای ما مستقر گرداند و در تلاطمات زندگی نفس مطمئنه به ما عنایت فرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^{۱۳}. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۵۹ و شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۱.